



(شهید والا مقام محسن غلامی)

نام پدر: نعمت الله

تاریخ تولد: ۱۳۴۹

تاریخ شهادت: ۱۳۸۱/۳/۱۰

محل شهادت: پاوه - نوسود

میزان تحصیلات: فوق دیپلم علوم سیاسی

محل خاکسپاری: گلزار شهدای مسگرآباد

فرازي از وصیتنامه

برای سلامتی و فرج آقا امام زمان (عج) دعا کنید، امام را فراموش نکنید،
حرمت خون شهیدان را نگه دارید و گوش به فرمان ولی فقیه باشید.

(خلاصه‌ی زندگینامه)

شهید محسن غلامی در سال ۱۳۴۹ در محله‌ی مسگرآباد تهران، در خانواده‌ای مذهبی و عاشق اهل بیت عصمت و طهارت، دیده به جهان گشود. دوران تحصیل را با نمرات عالی پشت سر گذاشت و موفق به دریافت مدرک فوق دیپلم در رشته‌ی علوم سیاسی شد. از چهارسالگی نماز می‌خواند و از دوازده سالگی روزه می‌گرفت. علاقه‌ی زیادی به قرائت قرآن داشت، به طوری که هر شب بعد از نماز مغرب سوره‌ی واقعه و بعد از نماز عشا سوره‌ی ملک را تلاوت می‌کرد. اهل عبادت نیمه شب بود و عشق و علاقه به ائمه‌ی اطهار خصوصاً سرور و سالار شهیدان در وجودش موج می‌زد و سحرگاه، بعد از نماز صبح، زیارت عاشورا و سوره‌ی یس را زمزمه می‌کرد. در زمان پیروزی انقلاب اسلامی، با اینکه سن کمی داشت، همراه خانواده در راهپیمایی‌های ضد رژیم شرکت می‌کرد.

زمانی که جنگ تحمیلی شروع شد، محسن ده ساله بود و نمی‌توانست به جبهه برود، ولی اواخر جنگ، در زمان بمباران حلبچه (سال ۱۳۶۵) به عنوان امدادگر به منطقه اعزام شد. پس از چندی به سبب تعهد و علاقه به انقلاب و حفظ ارزش‌های اسلامی در وزارت اطلاعات مشغول به کار شد و از طرف محل کار مدت سه سال در زاهدان و دو سال در کرمانشاه (جوانرود) به مأموریت رفت. ایشان سرانجام در تاریخ ۱۳۸۱/۳/۱۰ در حین ادای وظیفه در منطقه‌ی پاوه - نوسود، بر اثر اصابت ترکش عامل انفجار به ناحیه‌ی دست، سر و سینه به آرزوی دیرینه‌اش - یعنی شهادت در راه خدا - دست یافت.

شایان ذکر است که ایشان در سال ۱۳۷۷، مصادف با عید غدیر خم، ازدواج کرده‌اند

ماحصل آن فرزند پسری به نام «علی» است.

ویژگی های اخلاقی؛ تقوای الهی، اخلاق نیکو، رعایت حرام و حلال، دستگیری از

نیازمندان، علاقه‌ی زیاد به امام و مقام معظم رهبری و حساسیت نسبت به استفاده‌ی نادرست از بیت‌المال مسلمین از جمله خصوصیات بارز ایشان بود.

خاطره‌ای به نقل از اقوام شهید؛ یکبار که ایشان به همراه خانواده برای دیدن

بستگان از کرمانشاه به تهران می‌آمدند، راننده‌ی اتوبوس، با وجود تنگی وقت، برای ادای فریضه‌ی نماز صبح توقف نکرد و علی‌رغم تذکر محسن و چند نفر از مسافران، به بهانه‌ی سردی هوای زمستان، با بی‌اعتنایی به مسیر خود ادامه داد. ایشان وقتی دیدند امر به معروف کردن راننده فایده‌ای ندارد، به همراه همسر و فرزند کوچکشان پیاده شدند و پس از خواندن نماز، با وسیله‌ی دیگری ادامه‌ی مسیر را طی کردند. اینجاست که انسان به مفهوم عبارت «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» پی می‌برد.

دل نوشته‌ای از دوست شهید؛ این روزها، مفسر واقعی هجران تو آند، هجران

دوستی که به او دل بسته بودیم. او که آهنگ کلامش، آرامش روحمان بود و محتوای بیانش چراغ راهمان.

محسن عزیز! قلم از بیان حُسن جمال و کمالات تو عاجز است و تحمل این فراق بر ما جز با توسل به خدای رحیم و استعانت صبر از حضرتش ممکن نیست. تو از همان زمانی که لباس خاکی بسیجیان را بر تن کردی، افلاکی شدی. آری، آنکه از جام ولا بنوشد آواره‌ی دشت بلا شود و هر که عشق او گزیند، هر چند دشمن جفا کند او وفا کند و عاقبت جان در ره جانان فدا کند.

آن کس که در این ره قدمی بگذارد در هر قدمش بر او بلا می‌بارد

جان همچو بسیجی به کف خود گیرد آنکس که به سر هوای جانان دارد

اینگونه بودند مردان مَرَد

از سر شب حالتی داشت که احساس می‌کردم می‌خواهد چیزی به من بگوید، بالاخره سر صحبت را باز کرد و گفت: «بابا! خبرداری که ضدانقلاب تو کردستان خیلی شلوغ کرده؟ آگه بخوام برم اون جا، شما اجازه می‌دی؟» گفتم: «بله. اجازه می‌دم، چرا که نه، فرمان رهبره همه باید بریم دفاع کنیم». پرسید: «می‌دونین اونجا چه وضعیتی داره؟ جنگ، جنگ نامردیه؛ احتمال برگشت خیلی ضعیفه». با خنده گفتم: «می‌دونم»؛ برای این که خیالش را راحت کنم، ادامه دادم: «از همان روز اولی که به دنیا آمدم، با خدا عهد کردم که تو را وقف راه دین و حق کنم. اصلاً آرزوی من این بود که تو توی این راه باشی؛ برو به امان خدا پسر». گل از گلش شکفت. خندید و صورتم را بوسید. بعدها به یکی از خواهرانش گفته بود: «آن شب پدر، امتحان الهی‌اش را خوب پس داد».

« مقام شهید »

هر شب **شهیدان** محفلی مستانه دارند

در جمع خود شمع و گل و پروانه دارند

سیمای مصباح‌الهدی شمع **شهیدان**

زهرا گل و ریحانه جمع **شهیدان**

آنجا که نور محفل مستان حسین است

پروانه‌ی شمع حسین پیر خمین است

در بزم عشقی که علی ساقی و مولاست

هر شب **شهیدی** زائر سیمای زهراست